مادر شهیده مکرمه حسینی

■ خودم شهادتینش را خواندم

ثریا رنجبر کهنوئی، مادر شـهید مکرمه حسینی ۵۱ سال دارد. حالا یک سالی است که مکرمه شهید شده و او لحظات سختی را در این مدت گذرانده است. وی می‌گوید: «من دو دختر به نام‌های مکرمه و ملیکا و یک پسر به نام کمیل دارم. ملیکا متولد ۱۳۸۲ و دو سال و هشت ماه از مکرمه کوچک‌تر است. مکرمه فرزند اول من بود. او متولد ۲۱ تیـر ۱۳۸۰ بود. خوب به یاد دارم ساعت یک و نیم شب جمعه بود که مکرمه به دنیا آمد. ماما وقتی بالای سر من آمد، گفت قوی‌ترین دختر دنیا به دنیا آمده است. شاید تلخ‌ترین حکایت تولد مکرمه، زمانی بود که من به جای اینکـه اذان در گوش مکرمه بخوانم به اشتباه شهادتین را در گوشش زمزمه کردم. سال‌ها به خودم غرولند می‌کردم و می‌گفتم چرا باید به جای اذان شـهادتین را در گوش دخترم زمزمه کنم؟! وقتی یادم می‌افتاد دلم می‌لرزید برای همین همیشه از خدا می‌خواسـتم پیشمرگ مکرمه شـوم، چراکه شـهادتین را در گوش او خوانده بودم. ۲۱ سـال بعد درست زمانی که خبر شهادتش را برایم آوردند متوجه شدم که چرا آن روز آن اشتباه را کردم.»

■ خادم امامزاده

او در ادامـه می‌گویـد: «مـا در شـهر جوپـار در فاصله ۳۰کیلومتری کرمان و در نزدیکی حرم شاهزاده حسین زندگی می‌کنیم. (داخل ضریح شاهزاده حسین، قبر سـه امامزاده از فرزندان موسی‌بن‌جعفر (ع) است؛ امامزاده حسین، امامزاده قاسم و امامزاده عبدالله)

ملیکا و مکرمه هـر دو در کلاس‌های نشـاط معنوی امامزاده شرکت داشـتند و کمی بعد توانستند هر دو خادم این امامزاده شـوند. مکرمه عضو فعال بسـیج جوپار بود. هر دو خواهر همیشه همراه هم بودند. او در یادواره‌های شهدای شهر شرکت می‌کرد. در برنامه‌های امر به معروف و نهی از منکر حضور فعالانه‌ای داشـت. آخرین بار قبل از شهادت در یادواره شهدا، در حرم این امامزاده شمع روشن کرد متوسـل شد، اما نمی‌دانیم میان دعا و توسل‌هایش با امامزاده چه گذشت که ۱۳۰ روز بعد از آن به شهادت رسید.»

■ گردش گردون به کام کیست؟

مادر به خلقیات شهیدش اشـاره می‌کند و می‌گوید: «دخترم دانشجوی حقوق بود. رفت رشته حقوق بخواند که بتواند حق مظلوم را از ظالـم بگیرد. خودش این را بارها به من گفت. بالای کتاب‌ها و دستنوشـته‌هایش این جمله را زیاد می‌بینیم: بر هر کسـی که می‌نگرم، در شکایت است

در حیرتم که گردش گردون به کام کیست

همه اینها خاطراتی است که از مکرمه برای ما به یادگار ماند و هر از چنـد گاهی خاطرمان را با یادآوری‌شـان تسـلی می‌دهیم. مکرمه دائم الوضو، اهل نماز شب و عاشق و طالب شهادت بود. قبل از خواب زیارت عاشورا می‌خواند. خیلی اهل رعایت حریم محرم و نامحرم بود. همیشه به دوستانش هم می‌گفت خودتان باید حریم‌ها را رعایت کنید. حتی برادر و پدر هم حرمتی دارند که باید حواستان به آن باشد. خیلی به من و پدرش احترام می‌گذاشـت. زمانی که من به اتاقش می‌رفتم که نماز بخوانم، اگر خواب بود یا دراز کشیده بود، می‌نشست. می‌گفتم بخـواب دخترم من که با شـما کاری ندارم. می‌گفت نه مادر جان به شما بی‌احترامی می‌شود. سفره می‌انداختیم و گاهی پسرم کمیل می‌رفت بالای سفره می‌نشست، مکرمه به او تذکر می‌داد و می‌گفت کمیل برگرد بیا سر جای خودت بنشین. جای بابا نشین. تو باید جای خودت بنشینی بابا باید بالا بنشیند.»

■ کاش پیروزی غزه را می‌دید!

مادر شـهید در ادامه به خواب شـهید حججی اشاره می‌کند که نوید شهادت مکرمه را می‌دهد. وی می‌گوید: «او قبل از شهادت خواب شهید حججی را دید. وقتی خواب را بـرای امام جمعـه جوپار تعریـف کردیم، او به ما گفـت به زودی شـهیدی به خانه شـما می‌آید. خواب مکرمه خیلی زود تعبیر شد. در میان کتاب‌های کتابخانه‌اش بسـیار کتب شهدا و شـهید حججی را می‌بینم. مکرمه با الهام از شهید حججی، زندگی‌اش را وقف خدمت به مردم کرد.

از همان روزهایی که حاج قاسم به شهادت رسید و گلزار شـهدای کرمان مورد توجه زائران و محل رفت و آمد مشتاقان حاج قاسم شـد، به من می‌گفت مادر جان! می‌خواهم بروم و هر طور که هست به زائران حاج قاسم خدمت کنم.

جنگ غزه که شـدت گرفت، گفت ثبت نـام کردم به عنوان امدادگر به غزه بـروم. کاش امروز بود و پیروزی مردم غزه را می‌دید. مکرمه دوره‌های هلال احمر را از سال ۹۸ گذرانده بود. جلوی چشمانم لباس هلال احمر را می‌بوسید و می‌گفت این لباس مقدس است. دخترم ملیکا می‌گوید بارها به من گفت خواهر جان دعا کن با همین لباس به شهادت برسم.

راسـتش را بخواهید من بچه‌ها را صبح‌ها با این شعر از خواب بیدار می‌کردم و می‌گفتم برخیزید برخیزید ای شهیدان راه حق. مکرمه و ملیکا با شوخی و خنده می‌گفتند مادر جان ما که دختریم کو تا شهادت. من هم برایشان آرزوی عاقبت بخیری می‌کردم.»

■ خدمت زوار آرزویش بود

همیشه این زمزمه را تکرار می‌کردم که شهدا مصداق عند ربهم یرزقونند. الحق و الانصاف که همینطور است حالا که دخترم مکرمه به شهادت رسیده است، این را به خوبی حس کرده‌ام.

دو هفته قبل از شـهادتش بـه من گفت مـادر جان می‌خواهم رزمنده شـوم، من هم خندیـدم گفتم در همین لباس هم شما رزمنده‌اید! شما لباس خدمت را پوشیده‌اید. پیش از این هم برای خادمی به گلزار شهدا می‌رفت و امدادگری‌اش را تا پای جان ادامه داد.

همان روز هم که قرار بود خواسـتگارش به خانه‌مان بیاید به پدرش گفت پدر جان من این چند روز باید در گلزار باشم، برای همین برنامه خواستگاری را به تعویق انداخت. ۸ صبح می‌رفت و ۹ شب به خانه برمی‌گشت. گاهی اصلاً فرصت نمی‌کرد وعده‌هـای غذایی‌اش را بخورد و با خود به خانه مـی‌آورد و لقمه‌ای می‌خورد و می‌خوابید تا صبح زود سرحال به گلزار برود.

روز قبل از شـهادت هم شـیفت بود. وقتی دوباره با او تماس گرفتند و از او خواسـتند روز ۱۳ دی ماه برای خدمت رسانی به زائران حاج قاسم به گلزار برود خیلی خوشحال شد. خدا را شکر می‌کرد، می‌گفت خدایا! من به آرزویم رسیدم. آرزوی من خدمت به زوار حاج قاسم است. گویی پر و بال گرفته بود.

من گفتم مکرمه جان! شـما چند روزی اسـت که شیفت هستید، دیگر فردا را اسـتراحت کنید. او به من گفت مادر ۱۳ دی ماه، روز شـهادت حاج قاسم است برای من مهم اسـت که چنین روزی در گلزار باشم.»

■ ان‌شاءالله عزیز خدا شوی

مادر شـهید می‌گوید: «گاهی که از شهادت صحبت می‌کرد می‌گفتم مکرمه جان آنقدر حرف از شهادت نزن. من دوسـت دارم تو را در لباس عروسی ببینم. شـاید باورتان نشـود، آن شـب تا صبح ۱۳ دی ماه مکرمه نخوابید. می‌رفت حیـاط قدم می‌زد و دوباره به خانه برمی‌گشـت. وقتی دید من بیـدارم به من گفت مادر جان! برای من یک دعا کن. من هم گفتم ان‌شاءالله پیش خدا عزیز شوی. خدا آن شب دعای مرا شنید. او با شـهادت پیش خدا عزیز شد. روز ۱۳ دی ماه پدرش مکرمه و ملیکا را به گلزار شهدای کرمان رسـاند. بچه‌ها طبق برنامه هلال احمر شیفت‌بندی شـده بودند. ابتدا شیفت‌شـان زیر پل بود. در مسیر منتهی به گلزار شهدا از آنها خواسته بودند به عمود ۱۳ بروند. وقتی با او تماس گرفتم گفت مادر جان ما به عمود ۱۳ آمدیم سردمان نیست، نمی‌خواهد برای ما لباس گرم بیاوری.

مکرمه و ملیکا فقط برای خواندن نماز اول وقت‌شـان شیفت‌شان را ترک کرده بودند. حتی ناهار هم نخورده بودند، مکرمه گفتـه بود اگر برویم و زائری خسـته و مریض احوال بیاید شـرمنده حاج قاسـم می‌شویم، یکی از امدادگـران کیف امداد را بـه ملیکا می‌دهد و چند قدمی از آنها فاصله می‌گیرد که در همان لحظه صدای انفجار همه گلـزار را فرا می‌گیرد، ملیکا همراه مکرمه بود، می‌گوید با صدای انفجـار از جا کنده و به هوا پرتاب شـدم. موج انفجار خیلی شدید بود. وقتی به خودم آمدم متوجه شدم انفجار رخ داده است. شهدا غرق خون شده بودند، یکی سر نداشت، یکی پا نداشت و بدن‌هایی که اربا اربا شده بودند. نزدیک مکرمه شدم گویی آرام خوابیده است. ترکش از پشت سرش خورده و از چشـمش بیرون آمده بود. او را در آغوش گرفتم، خونریزی زیادی داشت، به بچه‌ها التماس می‌کردم او را به بیمارستان برسانند.

مکرمه در عمود سیزدهم روز سیزدهم و دقیقاً روبه‌روی مزار حاج قاسم در روز ولادت حضرت زهرا(س) آسمانی شـد. من از طریق تلویزیون متوجه انفجارهای گلزار شـدم. زیرنویس شـبکه خبر با خط قرمز نوشته بود: «انفجار بمب در مسیر حاج قاسم»

سراسیمه با همسـرم تماس گرفتم. او ۳۰ کیلومتر با کرمان فاصله داشـت. وقتی به گلزار رسـیدیم، به ما گفتند خودمان را به بیمارستان پیامبر اعظم برسانیم. همراه پدر مکرمه به سمت بیمارستان حرکت کردیم. داخل بیمارسـتان، ملیکا را دیدم که سراسیمه فریاد می‌زد مکرمه سالم است، شهید نشده است. انفجار او را شوکه کرده بود. به ملیکا می‌گفتم مادر جان آرام باش، مکرمه شفا می‌گیرد. خدا شفای او را با شهادت داد. نهایتاً او را در همان امامزاده‌ای که خادمش بود دفن کردیم. من همیشه همراه بچه‌ها بودم اما آن روز قسمت نبود با آنها به گلزار بروم.»

ثارالله انگوتی | تسنیم

گفت‌وگوی «جوان» با دو نفر از خانواده شهدای حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان

مکرمه با الهام از شهید حججی زندگی‌اش را وقف خدمت به مردم کرد

■ صغری خیل فرهنگ

زائران گلزار شهدای کرمان در پنجمین سالروز شهادت سردار سلیمانی، چون سـال‌های گذشته سنگ تمام گذاشتند. همه برای تجدید پیمان با مرد میدان مقاومت آمده بودند؛ با مردی که ولایتمداری را نه تنها تئوری، بلکه در عمل نیز به اثبات رساند. بیشترین تعداد زائران را می‌توانستیم در ساعت شهادت سردار سلیمانی در برنامه «به وقت حاج قاسم» ببینیم. هزاران نفر از زائران حاج قاسم در لحظه شهادتش در ساعت ۱:۲۰ بامداد، لحظه عروج سردار، زیر برف گلزار شهدای کرمان کنار مزارش جمع شدند و عزاداری کردند. میان زائران گلزار شهدا، خانواده شهدای حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان نیز حضور داشتند. این نوشتار به روایت شهدای آن حادثه، شهیدان مکرمه حسینی و لیلا غلامعلی‌زاده می‌پردازد.

خواهر و برادر شهیده مکرمه حسینی

شهیده مکرمه حسینی در حال امدادرسانی

مادر مکرمه حسینی می‌گوید: من از طریق تلویزیون متوجه انفجارهای گلزار شدم، زیرنویس شبکه خبر با خط قرمز نوشته بود: «انفجار بمب در مسیر حاج قاسم» سراسیمه با همسرم تماس گرفتم. او ۳۰ کیلومتر با کرمان فاصله داشت. از گلزار خودمان را به بیمارستان رساندیم. ملیکا را دیدم که سراسیمه فریاد می‌زد که مکرمه سالم است، شهید نشده است. انفجار او را شوکه کرده بود. به ملیکا گفتم مادر جان آرام باش، مکرمه شفا می‌گیرد. خدا شفای او را با شهادت داد. نهایتاً در همان امامزاده‌ای که خادمش بود دفنش کردیم

تصویری از شهیده لیلا غلامعلی‌زاده

پدر گفت او در آغوش من جان داد

رضا عسگری، پسرخوانده شـهیده لیلا غلامعلی‌زاده است که با احترام و محبت از او یاد می‌کند و می‌گوید: «شهیده لیلا غلامعلی‌زاده، بانویی مهربان و فداکار از شمس‌آباد نوق رفسـنجان، متولد ۱۳۶۵ بود. این زن ۳۸ ساله در ۱۳ دی ۱۴۰۲ در حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان به شهادت رسید.

لیلا خانم پس از فوت مادرم، به عنوان همسر پدرم به خانواده ما ملحق شـد. اگرچه تنها یک سال با خانواده ما زندگی کرد، اما در این مـدت کوتاه تأثیر عمیقی بر زندگی ما گذاشت.»

رضا عسـگری بـا قدردانـی از رفتارهای خـوب و به یادماندنی شـهیده لیلا غلامعلـی‌زاده می‌گوید: «در این یک سال، هیچ بدرفتاری از ایشان ندیدیم. خیلی مهربان بود.»

آقای عسـگری از روز حادثه چنین روایـت می‌کند: «همسـر پدرم یک دختر و یک پسـر ۱۵ تا ۱۷ ساله دارد. حوالی ساعت ۱۴:۳۵، در نزدیکی زیرگذر گلزار شهدا، سرنوشت این خانواده تغییر کرد. در روز ۱۳ دی ۱۴۰۲، همزمان با چهارمین سـالگرد شهادت سردار قاسم سلیمانی، خانواده خانم غلامعلی‌زاده همراه پدرم برای شرکت در مراسم بزرگداشـت به گلزار شهدای کرمان رفتند.

او و دخترش روی جدول کنار خیابان نشسته بودند، در حالی که پدرم در فاصله حدود ۱۰ متری آنها ایستاده بود درست در همین لحظات، انفجار اول رخ داد و متأسفانه ترکش به سـر خانم غلامعلـی‌زاده اصابت کـرد و او به شهادت رسید. دختر ایشـان نیز از ناحیه پهلوی راست مورد اصابت ترکش قرار گرفت، اما آسیب جدی ندید.»

او می‌گوید: «بعد از انفجار، پدر با گریه با عمویم تماس می‌گیرد و خبر شهادت لیلا خانم را به او می‌دهد. او با صدایی لرزان می‌گوید لیلا شهید شد. پس از ۱۰ دقیقه، تلفن پدر خاموش شد. عمو بلافاصله این خبر دردناک را به خانواده اطلاع داد.

با شنیدن این خبر، خانواده بدون درنگ به سمت کرمان حرکت کردند تا خود را به محل حادثه برسانند.

در حالی که خانواده با نگرانی به سمت کرمان حرکت می‌کردند، شـروع به جسـت‌وجو در اینترنت کردیم تا اطلاعات بیشـتری درباره حادثه به دسـت آوریم. از طرفی هم تـلاش می‌کردیم با پـدر تماس بگیریم. سرانجام، پدر به تماس‌ها پاسـخ داد و با صدایی لرزان گفت بمب‌گذاری کرده‌اند. من با چشم‌های خودم دیدم که لیلا... لیلا شهید شد. او در آغوش من جان داد.

ما خودمان را بـه کرمان رسـاندیم. آن روز کرمان مانند روزهای غزه شـده بود. بیمارسـتان‌ها پر از خون بود. او مهربان بود. با اینکه مدت زمان زیادی در خانواده ما حضور نداشت، اما در همین مدت کم هم در دل ما جا پیدا کرده بود. پیکرش را در میان خیل تشییع‌کنندگان در امامزاده سید جلال‌الدین شمس آباد نوق به خاک سپردیم.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۳۶

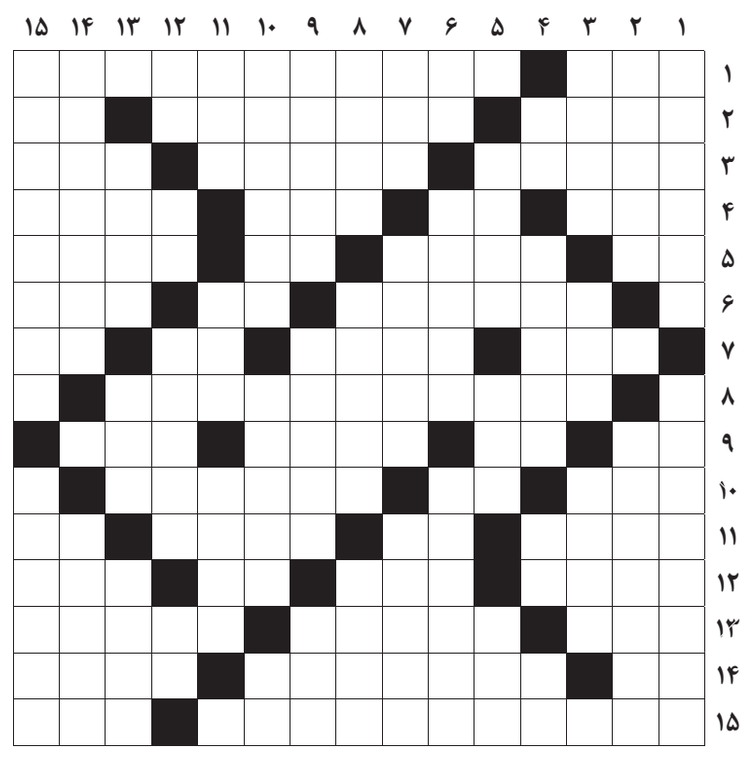

از راست به چپ

■ ۱- از غزوات پیامبر اعظم- قهرمان جام باشگاه‌های اروپا در سـال ۱۹۸۶ ■ ۲- براق‌کننده پارچه- معادل فارسی زونکن- درخت زبان گنجشـک ■ ۳- عالم غیب- جمع منبر- به گله میزند ■ ۴- فوری- صدمه- خیسی- روستا ■ ۵- عدد منفی- نورانی- بخیه درشـت- از هفت‌سـین‌ها ■ ۶- یکی پس از دیگری- از اقمار مشـتری- صدویازده ■ ۷- کبد- سزاوار- خاک کوزه‌گری- رنگ مو ■ ۸- شبه‌جزیره‌ای در شـمال اروپا ■ ۹- تصدیق ایتالیایی- چهوقت- کمک- گوسـفند جنگی ■ ۱۰- مسـافرت دسـته‌جمعی- ماسـه- از مرکبات ■ ۱۱- خاکسـتر- گندم- صدای ناقوس- خار سـردیوار ■ ۱۲- آفت درختان میوه- قرض بانکی- مزه دهان جمع کن- از بخشـش کم نمی‌شـود ■ ۱۳- راه آذری- جاذبه سیاحتی انزلی- صدمه و آسیب پزشـکی ■ ۱۴- جفت ماده- قلعوقمع- برج پاریس ■ ۱۵- از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان قرن نوزدهم فرانسه و صاحب آثار «یک زندگی» و «بل آمی»- ششمین حرف از الفبای یونانی

از بالا به پایین

■ ۱- موازنه بدهی و دارایی- مسکوک نقره انگلستان ■ ۲- زمام و افسار- روزنامه پرتیراژ ژاپنی ■ ۳- مسافر- میلیون در صنعت برق- فیلسوف نوبل برده انگلیسی ■ ۴- صورت- هراسه- عدد مهاجم- ضمیر مخاطب ■ ۵- جوهر مازو- از مناطق آزاد کشور- اختیار کامل ■ ۶- سوپ میانتهی- حیوان استرالیایی- سریال پلیسی خارجی معروف ■ ۷- نیمسال تحصیلی- فیلم هیچکاک- از مؤسسات معروف نظرسنجی ■ ۸- از پایه‌گذاران روانشناسی تجربی- ظلم- قابله ■ ۹- از توابع نایین- واحد اندازه‌گیری وزن الماس- صدای بم ■ ۱۰- متضاد خوشبینی- فریب- علامت مفعول ■ ۱۱- همنشین گل- پشت‌سر- فرمان توقف ■ ۱۲- ضمیر اشاره- کشیش- دانشگاه معروف فرانسه- راه نافرجام ■ ۱۳- حرارت- تابستان آذری- انگور خشکیده ■ ۱۴- کشوری در شمال شرقی امریکای جنوبی- مجانی ■ ۱۵- جاذبه گردشگری فیروزکوه- نوعی ماهی استخوانی خوراکی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱						
		۸	۲	۱				۹
۳			۹					۷
	۲			۷		۴		۸
	۶			۸		۲		
	۹							
۲				۹	۴		۷	
۷						۳	۴	
					۳			

جدول کلمات متقاطع
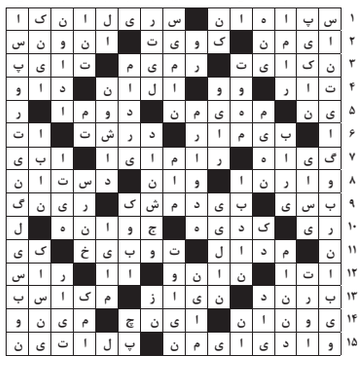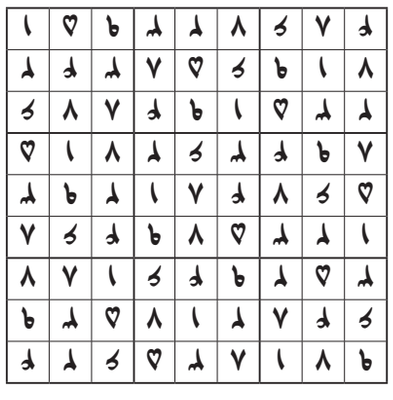
پاسخ جدول شماره ۷۲۳۵